موضوع : خارج اصول ـ تعادل و تراجیح

استاد : حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شبیری

تاریخ : 21 / 9 / 91

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین إنه خیر ناصر ومعین

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطاهرین

واللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین

روايت بعدي روايت محمد بن مسلم است. اين روايت سه طريق دارد و هر سه طریق تا یک جایی مشترک هستند و آن ابان است. طریق تهذیبین[[1]](#footnote-2) : «الحسین بن سعید عن فضالة عن أبان» که ابان بن عثمان است. طریق فقیه[[2]](#footnote-3) : «روی ابان» که با أبان شروع می‌شود و طریق سوم طریق کافی[[3]](#footnote-4) است : «الحسین بن محمد عن معلّی بن محمد عن الحسن بن علی» که این حسن بن علی، حسن بن علی وشاء است. «عن أبان عن محمد بن مسلم عن أبی جعفر علیه السلام».

(سؤال و پاسخ استاد): در مورد ابان بن عثمان ذكر شده است كه «كان من الناووسية» و بعيد نيست، هم چنان که صاحب قاموس الرجال استظهار می‌کند «کان من الناووسیة» باشد، ابان بن عثمان روایاتی از امام کاظم علیه السلام مستقیم و یا با واسطه دارد که خود اینها مؤید عدم ناووسی بودن است. خود ابان بنا بر تحقیق که امامی است، این روایت صحیحه می شود. حالا اگر کسی او را واقفه دانست، موثقه می‌شود.

حسين بن محمد در طريق كافي، حسین بن محمد بن عامر اشعری است که از اجلاء ثقات است. معلی بن محمد که در سند است، مشکلی که در مورد او وجود دارد این است که نجاشی در مورد او «مضطرب الحدیث»[[4]](#footnote-5) تعبیر کرده است. این تعبیرات «مضطرب الحدیث» ناظر به این است که متن روایات او را دیده‌اند و دیده‌اند محتوای روایات او نادرست و ناسازگار است. احیاناً روایاتی را که به عقیده‌ی این آقایان غلوّ است و اینطور چیزها باعث می شود که این تعبیر را به کار ببرند.

شهادت به اضطراب حدیث به دلیل این که شهادت حدسی است، اعتبار ندارد. اگر اماره‌ای بر توثیق معلی بن محمد پیدا بشود، معارضه با اینطور تعبیرات مثل مضطرب الحدیث نمی‌کند. ظاهراً با اکثار روایت امثال حسین بن محمد از او (معلی)بشود معلی بن محمد را اعتبار بخشید.

(سؤال و پاسخ استاد): اضطراب حدیث عمدتاً ناظر به این است که متن روایت‌هایشان منکر است، یعنی بعضی‌هایشان خوب است و بعضی‌هایش بد است.

(سؤال و پاسخ استاد): حسين بن محمد بن عامر با معلي بن محمد ارتباط ويژه‌اي دارد و به دليل اين ارتباط ويژه داشتن‏‏‏‏‏، خیلی از اشخاص از طریق حسین بن محمد از معلی بن محمد روایت می‌کرده‌اند. چند طبقه از حسین بن محمد ، روایت می‌کنند؛ محمد بن حسن الصفار از او روایت می‌کند، سعد بن عبدالله متوفای حدود 300 است که از او روایت می‌کند، کلینی متوفای 328 و 329 است که از او روایت می‌کند؛ ابن قولویه که شاگرد کلینی است، او هم از او روایت می‌کند. علاوه بر این که من تصور می‌کنم معلی بن محمد در طریق وشاء است؛ الآن معلّی بن محمدی که در سندش وشاء نباشد خیلی نادر است و به احتمال زیاد خیلی‌هایش از کتاب وشاء باشد. یا ابان؛ در خصوص این مورد این که طریق به کتاب ابان هم باشد جدی است، تمام طرق دیگرش به ابان منتهی می‌شود و فقیه هم از ابان نقل می‌کند اینکه اینها از کتاب ابان گرفته شده باشد، جدّی است. حالا بنا بر این که در طرق به کتب، نیاز به بررسی سندی نباشد، آن هم در این روایت با وجود معلّی بن محمد در آن اگر ما نتوانیم معلی بن محمد را توثیق کنیم، یک راه دیگری است برای اعتبار بخشیدن به آن روایت.

(سؤال و پاسخ استاد): اساساً در نقل از کتب ، ضبط ، خیلی آن چنان که باید و شاید، این ضبط‌ها نیست؛ ضبط آن است که فرض کنید ضمیری باشد به مرجع درست برگردانده است، معلقات را درست برگردانده است. وقتی می‌خواهد تقطیع سند کند درست تقطیع کند، قرائن قبل و بعد از آن را حذف نکند و امثال اینها.

یکی از روش‌هایی که نقل از کتب را نشان می‌دهد، این است که شما روایت‌هایی را که حسین بن محمد عن معلی بن محمد نگاه کنید، می‌بینید غالب آنها تا وشاء مثل هم هستند و از وشاء جدا می‌شود. مثل یک گروهی که تا یک جایی همه مسیرشان یکی است و از آنجا به بعد جدا می‌شوند. این مفترق الطرق در جایی است که معمولاً صاحب کتاب ‌قرار دارد؛ طرق حسین بن محمد را اگر نگاه کنید غالباً منتهی به وشاء می‌شود.

(سؤال و پاسخ استاد): از حسن بن علی به بعد معمولاً مختلف می‌شود، خود آن حسن بن علی‌ها هم گروههای مختلف است یعنی این احتمال جدی است که اگر از کتاب وشاء باشد، وشاء از کتاب ابان گرفته باشد، یعنی شاخه شاخه شدن‌های مختلفی که هست.اجمال این بحث نقل از کتب و روشهایش، را در مقاله‌ی غیبت نعمانی و منابع کتاب آن را عربی نوشته‌ام، و در مجله‌ی علوم الحدیث چاپ شده است، شماره‌ی سوم، که من بنا داشتم آن مقاله را به فارسی بسط بدهم که چندین شماره در مجله‌ی انتظار موعود چاپ شده است، ولی قسمت منبع شناسی و روش منبع شناسی را فرصت نکردم بنویسم که آن هم بحث خیلی مفصلی دارد. اجمال آن (پنج شش روش برای شناخت اخذ از کتب )در همان مقاله‌ی عربی هست،.

این روایت به هر حال با توجه به مجموع بحث‌هایی که شد صحیحه است. اگر کسی ابان را ناووسی بداند، می‌شود موثقه.

روایت این است :‌ «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَارِيَّةِ يَسْتَعِيرُهَا الْإِنْسَانُ فَتَهْلِكُ أَوْ تُسْرَقُ، فَقَالَ: إِذَا‌ كَانَ أَمِيناً فَلَا غُرْمَ عَلَيْهِ، قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي يَسْتَبْضِعُ الْمَالَ فَيَهْلِكُ أَوْ يُسْرَقُ، أَ عَلَی صَاحِبِهِ ضَمَانٌ؟ فَقَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ غُرْمٌ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ أَمِيناً» . يستبضع المال يعني مضاربه دادن؛ كسي كه مالي را به عنوان مضاربه قبول مي‌كند تا با آن كار كند. استبضاع يعني كار كردن با مال ديگري. در واقع مي‌گويد عاريّه ضمان ندارد.

روايت بعدي : «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قَضَي أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي رَجُلٍ أَعَارَ جَارِيَّةً فَهَلَكَتْ مِنْ عِنْدِهِ» یک کسی که یک جاریه‌ای را به عاریه داده است که هلاک می‌شود «وَلَمْ يَبْغِهَا غَائِلَةً» معنای دقیق «لم یبغها غائلة» را نمی‌دانم، ولی محصّلش این است که افراط و تفریط نکرده است. «فَقَضَی أَلَّا يَغْرَمَهَا الْمُعَارُ» حضرت هم حکم کرده است که معار ضامن نیست. «وَلَا يَغْرَمُ الرَّجُلُ إِذَا اسْتَأْجَرَ الدَّابَّةَ مَا لَمْ يُكْرِهْهَا أَوْ يَبْغِهَا غَائِلَةً»[[5]](#footnote-6) اين هم بحث استيجار است و كسي دابه‌اي را اجاره كرده باشد، این هم بازگشتش به افراط و تفریط است یعنی بیش از اندازه بر او بار حمل کرده است و مسیر طولانی او را برده است.

(سؤال و پاسخ استاد): «لم یبغها» یعنی به صورت نادرست و فاسد از آن استفاده نکرده است. اشاره به افراط و تفریط است، زیاده‌روی در استفاده‌ی زیاد و یا کوتاهی در حفظ.

در این روایت محمد بن قیس واقع شده است؛ چندین نفر به عنوان محمد بن قیس در کتب رجالی معرفی شده‌اند ولی محمد بن قیس که از امام باقر نقل می‌کند به خصوص در جایی که قضاوت‌های امیرالمؤمنین را نقل می‌کند، محمد بن قیس بجلّی از اجلاء ثقات است.

اگر شما به رجال نجاشی مراجعه کنید، ملاحظه می‌کنید که محمد بن قیس را این گونه ترجمه کرده است: «محمد بن قیس أبو نصر الأسدی أحد بنی نصر بن قعین»[[6]](#footnote-7) . در بعضی کتب رجال آمده‌اند چهار نفر را به عنوان محمد بن قیس ترجمه کرده‌اند، یعنی بین چاپ آقای نائینی از رجال نجاشی و چاپی که حاج آقا کرده‌اند، در تعداد عناوین اختلاف است. در چاپ آقای نائینی سه رقم بیشتر از چاپ حاج آقاست تعداد عناوین، علت عمده‌اش هم به خاطر ترجمه‌ی محمد بن قیس است. ایشان محمد بن قیس أبونصر را یک رقم زده‌اند، رقم دوم آنجایی که گفته است: «ولنا محمد بن قیس البجلی وله کتاب یساوی کتاب محمد بن قیس الأسدی». و یکی هم : «لنا محمد بن قیس الأسدی أبو عبدالله مولی لبنی نصر أیضاً» و یکی هم : «لنا محمد بن قیس الأسدی أبو أحمد ضعیف». در واقع یک رقم 880 آنجا خورده است، «لنا محمد بن قیس البجلی» 881 شده است، «لنا محمد بن قیس الأسدی أبو عبدالله» 882 شده است، «لنا محمد بن قیس الأسدی أبو أحمد» 883 شده است و بعد از آن «محمد بن قیس أبو عبدالله البجلی» هم 884 شده است، در نتیجه سه رقم در اینجا اضافه شده است. اینجا اولاً توجه به یک نکته نشده است و آن این است که مرحوم نجاشی دو نفر بیشتر به عنوان محمد بن قیس ترجمه نکرده است، بقیه‌ی عناوینی که در اینجا هست عناوین استطرادی است. به تناسب محمد بن قیس می‌خواهد بگوید که چند تا محمد بن قیس در روات ما وجود دارد. در ذیل محمد بن قیس أبو نصر الأسدی افراد دیگری را که به عنوان محمد بن قیس هستند، آنها را دارد معرفی می‌کند. می‌گوید یکی محمد بن قیس بجلی است، این محمد بن قیس بجلی همان است که بعد خودش دارد ترجمه می‌کند و شخص دیگری نیست. این ذیل محمد بن قیس أبو نصر الأسدی، سه نفر دیگری که به عنوان محمد بن قیس است آنها را ترجمه می‌کند، یکی محمد بن قیس بجلی است، یکی محمد بن قیس اسدی ابو عبدالله است، یکی محمد بن قیس الاسدی ابو أحمد است که ضعیفٌ تعبیر کرده است. این یک جمله‌‌ی معترضه است! بعد از آن «أخبرنا محمد بن جعفر ...» مربوط به این محمد بن قیس الأسدی أبو أحمد نیست بلکه مربوط به محمد بن قیس أبو نصر أسدی است که صاحب ترجمه است و در این رقم زدن‌ها از «لنا محمد بن قیس البجلی» تا «ضعیفٌ روی عن أبی جعفر علیه السلام» به نکته‌ای که توجه نشده است این است که کتاب رجال نجاشی مال صاحب کتب است[[7]](#footnote-8). این چهار تا محمد بن قیس فقط دو تایشان صاحب کتاب هستند، بقیه‌شان صاحب کتاب نیستند و ایشان به تناسب این که اولین محمد بن قیس را ترجمه کرده است، افراد دیگر آن را هم عنوان کرده است و آن طریق آخری که وجود دارد: «نصر بن مزاحم قال: حدثنا یحیی بن زکریا الحنفی» مال محمد بن قیس أبو نصر الأسدی است، نه مال محمد بن قیس الأسدی أبو أحمد که اصلاً کتابی ندارد. در کتب رجالی آقای خوئی هم این اشتباه رخ داده است، اگر شما به کتاب آقای خوئی مراجعه کنید می‌بینید که این طریق را در ذیل ترجمه‌ی محمد بن قیس الأسدی أبو أحمد آورده‌اند.

بنابراین در اینجا دو نفر بیشتر مترجَم نیستند، یکی محمد بن قیس أبو نصر اسدی است و یکی هم محمد بن قیس ابو عبدالله بجلی[[8]](#footnote-9) است. در ذیل محمد بن قیس أبو نصر الأسدی سه تا محمد بن قیس دیگر را هم ذکر کرده است که اولی آن همین است که بعداً ترجمه می‌شود، دو تای دیگر هم به دلیل این که صاحب کتاب نبوده‌اند[[9]](#footnote-10) در رجال نجاشی ترجمه نشده‌اند.فقط در مورد محمد بن قیس بجلی تعبیر می‌کند: «له کتاب القضایا المعروف»، می‌گوید هر دویشان کتابی در قضایای امیرالمؤمنین دارند.

ولی آن کتابی که به عنوان کتاب قضایای امیرالمؤمنین معروف بوده است مال دومی بوده است که این هم اشاره می‌کند «وله کتاب القضایا المعروف رواه عنه عاصم بن حمید الحناط»، آن محمد بن قیس أبو نصر الأسدی کتاب قضایای امیرالمؤمنین را هم که داشته است معروف نبوده است. به خصوص که راوی آن هم عاصم بن حمید حناط است مربوط به همین محمد بن قیس ابو عبدالله البجلی است. علی أیّ تقدیر آن محمد بن قیس که راوی آن عاصم بن حمید است، محمد بن قیس البجلی است که ثقة، جلیلٌ، معتبرٌ.

(سؤال و پاسخ استاد): آن که معروف است و از امام باقر نقل می‌کند، محمد بن قیس اسدی است. سه تا اسدی داشته‌ایم، یکی أبونصر، یکی أبو عبدالله و یکی هم أبو أحمد؛ آنها نه صاحب کتاب هستند و نه شخص معروفی هستند. ابو نصر معروف است و ابو عبدالله که ظاهراً هر دو صاحب کتاب هستند.

(سؤال و پاسخ استاد): ابو عبدالله را این مقدار ترجمه کرده است: «کان خصیصاً ممدوحاً». خِصّیصاً یعنی عامی نیست و جزء خاصه است، تضعیف نشده است. اما در مقایسه با ابونصر که می‌گوید: «وجهٌ من وجوه العرب».

ولی هیچ کدام از اینها با آن معنا معروف نیست، أبو نصر الأسدی را می‌گوید: «وجهٌ من وجوه العرب بالکوفة» شخص معروفی بوده است. اما محمد بن قیس الأسدی أبو عبدالله أو أحمد هیچ کدام اشخاص معروف و شناخته شده‌ای به آن معنا نیستند و اینها به احتمال زیاد راوی‌های کم روایتی است که کتابی هم ندارند. یعنی این که محمد بن قیس را مشترک گذاشته‌اند، نشانگر این است که اینها به یک فرد خاصی منصرف بوده است. اگر قرار است انصراف داشته باشد، یا انصراف دارد به محمد بن قیس ابو نصر الاسدی و یا به محمد بن قیس أبو عبدالله البجلی و من احتمال زیاد می‌دهم که اکثر این موارد همان بجلی باشد؛ فقط یک مقداری احتیاط شده است که او را هم آورده‌اند. او بیشتر یک شخصیت اجتماعی بوده است، همان طور که در تعبیر دارد: «کان خصیصاً بعمر بن عبدالعزیز، ثم یزید بن عبدالملک وکان أحدهما أنفذه إلی بلاد الروم فی فداء المسلمین» یک شخصیت اجتماعی خیلی مهم بوده است که مورد احترام بوده است، خلفاء به او احترام می‌گذاشته‌اند و یک شخصیت برجسته‌ی اجتماعی بوده است.

(سؤال و پاسخ استاد): اگر خِصّیصاً قید نداشته باشد، یعنی خِصّیصاً بنا یعنی به ما اختصاص دارد ولی اگر قید داشته باشد یعنی جزء خواصّ عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و امثال آنهاست.

علی أیّ تقدیر محمد بن قیس را چه ما محمد بن قیس أبو نصر الأسدی بگوییم، همان وجهٌ من وجوه العرب کافی است ولو این که این ناظر به شخصیت اجتماعی‌اش است ... من می‌خواهم بگویم که اینطور اشخاص اگر ضعیف باشند نمی‌توانند مشتهر باشند. از شخصیت‌های آبرومند اجتماعی بوده و از محترمین جامعه‌ی مسلمان‌ها بوده‌اند. اینطور افراد افرادی هستند که باید یک وجاهت عمومی داشته باشند، فرض کنید شخصیتی که در مورد عبدالمطلب در روایات هست : «له ابهة»، اشخاصی هم هستند که از جهت اعتقادی او را قبول ندارند، اما به عنوان یک شخص محترمی هستند که روی حرف آنها حرف نمی‌زنند.

در زمان مرحوم آقای بروجردی یک قضیه‌ای پیش می‌آید: در یزد آقای خزعلی یک سخنرانی تند می‌کنند راجع به بهائی‌ها و گفته بودند که آقای خزعلی بر علیه شاه صحبت کرده است. قضایایی پیش می‌آید و آقای خزعلی را می‌گیرند. آقای بروجردی با شاه صحبت می‌کنند و شاه می‌گوید: این درست است که در این مملکت به شاه توهین بشود؟ آقای بروجردی هم می‌گویند: به شما اشتباه گزارش داده‌اند. قرار می‌شود که دو نفر بروند از طرف شاه و آقای بروجردی برای رسیدگی به امور؛ از طرف آقای بروجردی آقای حاج آقا مجتبی عراقی می‌روند و از طرف شاه مسئول دفترش بود. حاج آقا مجتبی خیلی اهل عبادت بوده است، می‌گفت: مسئول دفتر شاه اینقدر اهل عبادت بود که ما کم آوردیم. یعنی یک تیپ‌هایی بودند که به شاه معتقد بودند و خیلی هم اهل عبادت بودند.

پایان

47 دقيقه

1. . تهذيب الأحكام / جلد 7 / صفحه 182 ؛ الاستبصار / جلد 3 / صفحه 124. [↑](#footnote-ref-2)
2. . الفقيه / جلد 3 / صفحه 302. [↑](#footnote-ref-3)
3. . الكافي / جلد 5 / صفحه 238. [↑](#footnote-ref-4)
4. . رجال النجاشي / صفحه 418. [↑](#footnote-ref-5)
5. . «**... في رجل أعار عارية ...** » . الاستبصار / جلد 3 / صفحه 125 ؛ تهذيب الأحكام / جلد 7 / صفحه‌ی 182. [↑](#footnote-ref-6)
6. . رجال النجاشي / صفحه 322. [↑](#footnote-ref-7)
7. .کتاب نجاشی ،کتاب فهرست است نه رجال یعنی نجاشی در کتاب خود اسامی صاحبان کتب را آورده است نه انهاییکه روای بوده اما کتاب نداشته اند و اگر هم نام انها را اورده است ترجمه انها را نیاورده است. [↑](#footnote-ref-8)
8. . (سؤال و پاسخ استاد): بجلّی همان محمد بن قیس أبو عبدالله است «له کتاب یساوی کتاب محمد بن قیس الأسدی». [↑](#footnote-ref-9)
9. . (سؤال و پاسخ استاد): نجاشی صاحب کتاب نمی‌داند! ما کاری نداریم که واقعاً آیا صاحب کتاب هستند یا نیستند؛ نجاشی ارباب کتب را می‌آورد، یعنی به عقیده‌ی نجاشی اینها ارباب کتب نیستند و اگر بودند کتابی را به آنها نسبت می‌داد [↑](#footnote-ref-10)